

رسالت (حضرت ابراهیم)

ابراهیم (ع) در کتب عهدین

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

بر حسب آنچه عقیده ما به عنوان تشیع است، دوازده امام (ع) همگان یکسان در بُعد عصمت علیای ربانیه هستند. اینکه بر حسب روایت مشهوره صحیحه «أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُلَّنَا مُحَمَّدًا»^۱ ما مقام عصمت محمدیه (ص) در علی‌اش و فاطمه‌اش و حسنش و حسینش بر حسب تنزیل آیاتی به عنوان محور نخستین و نه امام از ذریه امام حسین (ع)، همگان را حامل عصمت علیای ربانیه می‌دانیم. و بر حسب آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ این «كُم» دو مصداق دارد و در خطاب دو عنوان دارد. عنوان اول خطاب خمسه طیهه طاهره محمدیه (ص) هستند که حضور داشتند، تحت الکساء حضور داشتند و خطاب دوم مربوط است به نه امام معصوم دیگر از ذریه امام حسین (ع) و همچنین بر حسب احادیثی که از رسول‌الله (ص) نسبت به ائمه بزرگوار وارد است که همگان دارای مقام عصمت علیا هستند. «أَنْ لَأَوْلَهُمْ فَضْلَهُ وَ لآخِرَهُمْ فَضْلَهُ» این مطلب دیگری است.

در جهت علم امامت و عصمت امامت و تقوای امامت و تمام درجات عالیه عصمت تلقی و عصمت القاء و عصمت دعوت که در نقطه اولی مربوط به رسول‌الله (ص) است، این دوازده بزرگوار و این سیزده بزرگوار که فاطمه (س) گرچه رهبری امامت ندارد، اما مقام عالی عصمت محمدیه (ص) و سایر معصومان برای آن حضرت است. از جمله

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۶.

۲. احزاب، آیه ۳۳.

فرمایشات رسول الله (ص): «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»^۱ هر دو بزرگوار پیشوای مطلق‌اند. و در نقطه اولای پیشوایی در کل درجات عصمت‌اند. «قَامَا أَوْ قَعَدَا» چه قیام کنند و چه قعود کنند. همان‌طور که قیام امام حسین (ع) برای خدا بود و اقامه شعائرالله بود و تطبیق و تأسیس همه‌گونه و همه‌گانه إلى یوم الدین نسبت به شریعة الله بود. قعود امام حسن (ع) نیز قیام بود. قعود برای خدا و قیام هم برای خدا، بلکه می‌شود گفت قعود یک مقداری سخت‌تر و مشکل‌تر است؛ چنانکه در حدیثی است که گروهی از اصحاب رسول الله (ص) در حضور امیرالمؤمنین (ع) بودند. صحبت این بود که...

- [سؤال]

- صلح کرد دیگر، امام حسین صلح نکرد، این قعود به این معنا است. صحبت این بود که آیا چه حالتی از برای جوانمرد بسیار نیرومند غیرتمند سخت‌تر است؟ هر کس چیزی گفت و امیرالمؤمنین ساکت بود. اصرار کردند، حضرت فرمود: سخت‌ترین حالات و دشوارترین حالات از برای شخص جوانمرد دلیر شجاع غیرتمند این است که عیالش را در حضور او اهانت کنند و بزنند و او نتواند کاری انجام بدهد. یعنی هنگامی که به پهلوی نازنین زهرا (س) در آتشین را زدند و محسنش را سقط کردند. امیرالمؤمنین قادر بود که چنین و چنان کند. اما لله این کار را نکرد.

امام حسن (ع) همان شجاعت را دارد که امام حسین دارد، همان ایمان را دارد که امام حسین دارد، همان غیرت و برشی را دارد در راه خدا که امام حسین دارد، اما وظیفه امام حسن صلح با معاویه بود صورتاً، و وظیفه امام حسین (ع) همان قیام خونین کربلا در عاشورا بود، که بر حسب عقیده ما به عنوان فرموده رسول الله (ص) در حاشیه آیه تطهیر و آیات دیگر راجع به عصمت ائمه معصومین (ع) به دنباله و در پرتو عصمت رسول الله (ص)، اگر امام حسین در وضع امام حسن بود حتماً قعود و صلح داشت و اگر امام حسن در وضع امام حسین بود، حتماً همان قیام کربلای خونین را داشت.

این مقدمه‌ای بود که برای یک مطلبی عرض کردم، که خودش برای یک مطلبی اصالت دارد. اگر ما در کل وفیات و در کل موالید ائمه معصومین (ع) حوزه‌های علمیه را تعطیل نمی‌کنیم، علت دارد. علت این نیست که اینها نابرابرند. علت این نیست که امام حسین از امام حسن بالاتر است. علت این نیست که امام حسن و امام حسین از امام نهم که امروز میلاد آن بزرگوار است بالاتر است، نه، علت این است که اولاً، ما نمی‌توانیم

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱.

در تمام موالید و در تمام وفیات حوزه‌های خود را تعطیل کنیم، و ثانیاً چرا تعطیل کنیم؟ مگر شهادت‌های آنان تعطیل شریعت است؟ مگر میلادهای آنان تعطیل شریعت است؟ زندگی آنان، حیاتشان، مماتشان، همه‌اش برای قیام در شریعت است. مخصوصاً که اصل شریعت قرآن شریف است و سنت رسول‌الله (ص) در پرتو این محور عظیم و ناموس بزرگ ربانی است. اگر اختیار دست ما بود، هیچ روزی را تعطیل نمی‌کردیم. چون تمام اینها شهادت‌هایشان، ولادت‌هایشان، مبعث‌ها و... اینها قیام لله است. مبعث رسول‌الله (ص) انگیزه الهی برای حرکت دادن است.

کما اینکه ابن عباس از رسول‌الله (ص) پرسید که معنی این آیه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً»^۱ چیست؟ فرمود: «حَرِّكُوا بِهِ الْقُلُوبَ»^۲ قرآن برای حرکت دادن فطرت‌ها و عقول و افکار و علوم و حواس و عواطف و اراده‌ها است. بنابراین رکودی ما نداریم. سکوتی نداریم. علت اینکه بعضی از روزها را ما جشن می‌گیریم و تعطیل می‌کنیم که اگر دست ما بود نمی‌کردیم، علت این است که عنوان امیرالمؤمنین (ع) از نظر شهرت جهانی بزرگ‌ترین عنوان است بعد از رسول‌الله (ص) امام اول است. «و لأولهم فضله» روز نیمه شعبان را که برای ولی امر (عج) جشن می‌گیریم، چون آن حضرت شهره جهانی است، نه از نظر شیعیان، بلکه کل مسلمان‌ها و یهود و نصاری و حتی زرتشتی‌ها که همگان بر حسب نوشته‌های دینیشان انتظار یک منجی دارند. اما آن منجی را ما حضرت مهدی آل محمد (ص) می‌دانیم.

امروز را ما تبریک می‌گوییم حضور برادران عزیز که حاضر هستند و دیگران که بعداً در شنیدن این سخنان حاضر خواهند بود. نهمین اختر تابناک عالم ولایت و عصمت کبرای ربانیه امام محمد بن علی الجواد (ع) که در سن نه سالگی دارای مقام امامت بودند. امام زمان (ع) در سن پنج سالگی بودند. سن برای آنها مطرح نیست. پنج سال باشد، نه سال باشد. رسول‌الله در چهل سالگی باشد. یا فرض کنید عیسی (ع) که البته نبوت نبود، اما لسانش لسان نبوت بود. در دقایقی چند برای تبرئه ساحت خودش و ساحت مادر معصومه‌اش (س) که «يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا»^۳ اما بین المهد و الكهل تکلیم رسالتی نداشت، گرچه تکلیم بشری داشت. در هر صورت خداوند این

۱. مزمل، آیه ۴.

۲. النوادر، ص ۳۰.

۳. آل عمران، آیه ۴۶.

ولادت‌های نورانی را در ما نقش نور دهد، این ولادت‌ها به ما ولادت ایمانی و ولادت معرفتی عنایت کند، و این عقیده ما است که معصوم اول رسول‌الله (ص) و چهار معصوم دیگر که پنج تن باشند در بُعد دوم و نه معصوم دیگر در بُعد سوم، در بُعد اول و دوم و سوم: «أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُلَّنَا مُحَمَّدًا» این بزرگواران و انوار طیبه منقطعة النظیر ربانیه در کل آفرینش‌های گذشته و فعلیه و آینده بر تمام نوح‌ها و ابراهیم‌ها و موسی‌ها و عیسی‌ها، در مقام عالی عصمت و طهارت و تقوا و علم و همه چیز تقدم دارند. ابراهیم‌ها در دنباله این مقامات‌اند.

و بحث ما راجع به ابراهیم (ع) بود و از اینجا دنبال می‌کنیم. از تورات آیاتی را نسبت به ابراهیم (ع) نقل کردیم و دکتر بُست آمریکایی در کتاب قاموس المقدس که نصوصی را بر حسب عناوین و ابواب و آیات کتب عهد عتیق و جدید بود، ما مقداری از آن را ذکر کردیم. «طالب إنجیلی: رجاء أن يذكر الأستاذ بما نسيه القلم، رجاء»^۱ چیزهایی گفته نشده است، حالا باید آن چیزها را بگوییم. «إبراهیم التوراة لا یميز بین الله و ملاکه» آدم بین خدا و فرشتگان فرق نگذارد، فرق بین خداوند که «لا یُری» است، مجرد است، واحد است، لازمان است و لامکان است در بُعد ایمان‌های عادی، تا چه رسد در بُعد عصمت ابراهیمی (ع)، تورات این نسبت بسیار غلط و این اهانت بسیار بد را نسبت به ساحت قدس ابراهیم (ع) دارد، نصوصش را نقل می‌کنیم.

«المناظر: فقد تنسب إليه التوراة أنه خاطب ملاك الله» «ملاك الله» یعنی ملائكة الله، جمع ملک است. «خطابه لربه في حين تصرّح: أن الله ظهر له و إذا هو ثلاثة أناسين» اصلاً آناسین هم غلط است. ترجمه هم غلط است. انسان را که به آناسین نمی‌آورند. در قرآن «آناسی»^۲ دارد. «آناسی کثیراً» آناسین غلط است. غلط لفظی خود مطلبی است، غلط معنوی، «أنّ الله ظهر له» خدا ظهور کرد. یعنی چه خدا ظهور کرد؟ خدا ظهور کرد یعنی خدا به چهره‌ای که می‌شود دید نمودار شد که ابراهیم او را ببیند، این حلول است دیگر، چه خداوند در فرشتگان حلول کند، چه در عیسی حلول کند. چه در هر کسی حلول کند، این حلول است و غلط حلول را ما موحدین می‌دانیم و اگر هم تجلی دارای معنای شایسته‌ای باشد، تجلی غیر از حلول است «ظهر له و إذا هو ثلاثة أناسين» اولاً، ثانیاً.

۱. عقائدنا، ص ۳۴۴.

۲. فرقان، آیه ۴۹.

اولاً، الله، خود الله، ظهور کرد و این الله واحد، ظهور که کرد، سه تا شد. اولاً خالق به چهره مخلوق آمد، و ثانیاً آن یکی تعدد پیدا کرد. «قائلة» نص آیه این است: «و ظهر له الرب عند بلوطات ممرا» بلوطات ممرا مکانی در فلسطین کبیر است که شام کبیر هم گفته می شود. «و هو جالس في باب الخيمة» این خدایی که به چهره سه انسان برای ابراهیم نمودار شد، «و هو جالس في باب الخيمة» خیمه اجتماع، «فرع عينيه و نظر» ابراهیم چشم بالا کرد و دید «و إذا ثلاثة رجال واقفون لديه» خداوند سه مرد شد، در سه مرد حلول کرد. «فلما نظر ركض لاستقبالهم من باب الخيمة و سجد إلى الأرض» سجّد دلیل دیگر است بعد از نص لفظ الله و نفس لفظ رب، چون در منطق وحی، الله به غیر الله گفته نمی شود. در منطق صحیح و درست وحی به غیر الله رب گفته نمی شود. در مرحله سوم «سجد إلى الأرض» احتراماً نسبت به این کسی که علی باب الخیمه نشسته است، که یک بوده است و حلول کرده است در سه و سه رجل شده است، «سجد». این دلیل سوم است بر اینکه ابراهیم این را الله می دانسته است، معاذ الله، چون سجده برای غیر از خداوند در کل شرایع الهیه حرام است.

«و قال: يا سيد!» «و قال: يا سيد!» دلیل چهارم است. چرا؟ برای اینکه سیادت و بزرگواری ابراهیم خلیل الرحمن در اصل نبوت، تا چه رسد به عنوان شیخ الانبیاء بودن و امام النبیین بودن در بُعد خاصی، این بالاتر از ملائکه الله است، اصولاً رسل الله از ملائکه الله بالاترند. بلکه کسانی هم که دارای مقام رسالت و وحی نیستند، اما در درجات عالیّه عدالت سلمانی و بوذری و عماری هستند، چه کسی گفته است از ملائکه کمترند؟ اگر ملائکه معصوم اند، عصمت ملائکه از عصمت بشر ساده تر است. اگر ملائکه معصوم اند، عصمت ملائکه از عدالت علیای سلمانی و بوذری و مقدادی ساده تر است. زیرا انسان ها دچار شهوات اند و دچار خواسته های مادی و شهوانی و جسمانی و اکل و شرب و ملبس و مآکل و مکان و این حرف ها هستند. اما ملائکه فقط یک گیر دارند و آن گیر عقلی است. اگر آنها تخلفاتی بخواهند داشته باشند که معصوم اند و ندارند، خودداری از تخلفات عقلی است.

اما تخلفاتی که برای انسان ها حاصل می شود، هم تخلفات درونی است و هم تخلفات برونی. اگر کسی از برای طهارت دو مانع داشته باشد، طهارت او مشکل تر است یا کسی که یک مانع داشته باشد؟ با این مقدمات که عرض کردم چطور می شود ابراهیم به این سه نفر اولاً بگوید یا سید؟ چطور یکی بود، بعد سه تا شد، حالا یکی شده است. یا سید، یا سادتی، ثانیاً چه یا سید و چه یا سادتی، غلط است، مثل اینکه فرض کنید

رسول الله (ص) به من دون خودش امیرالمؤمنین بگوید: «یا سید»، این حرف‌ها نیست. بله، نسبت به دیگران سید است. امیرالمؤمنین نسبت به رسول الله آقایی ندارد. بلکه «أنا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ»^۱ به آن معنای صحیحش البته، این مرحله چهارم. «و قال: یا سید! إن كنت قد وجدت نعمة في عينيك فلا تتجاوز عبدك» ای سید، ای آقا، ای ملائکه، ای خدا، قاطی کرده است. اگر نعمت‌هایی را در چشمان خودش می‌بینی، مثل اینکه خدای ایشان دوتا چشم هم دارد. با اینکه اگر سه‌تا هستند شش‌تا چشم دارند. سه‌تا که دو تا چشم ندارند. اگر هم یکی هست، خدا که دو تا چشم به این معنایی که می‌گوید ندارد.

«إن كنت قد وجدت نعمة في عينيك فلا تتجاوز عبدك» این پنجم. «عبدك» آیا ابراهیم نسبت به ملائکه می‌شود عبد باشد؟ ابراهیم که هیچ، کوچک‌ترین بندگان خدا، نسبت به رسول الله که بزرگترین بندگان خدا هستند عبد نیست. عبد، عبودیت است و عبادت است و «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا»^۲ چطور می‌گوید «عبدك»؟ اولاً، ثانیاً، «فلا تتجاوز عبدك» می‌گوید اگر تو خدا، نعمت‌هایی داری از من فراموش نکن، مرا صرف نظر نکن. کأن ابراهیم هنوز نعمت ربانی نگرفته است. اگر ابراهیم هنوز نعمت ربانی نگرفته است و دیگران گرفته‌اند. پس ابراهیم چه فضیلتی بر دیگران دارد؟ و حال آنکه دارای مقام اصطفاء است در میان تمام مکلفانی که در آن زمان بوده‌اند.

«ليؤخذ قليل ماءٍ» حالا می‌خواهد پای خداها را بشوید. «ليؤخذ قليل ماءٍ و اغسلوا أرجلكم» این رسم بوده که اگر یک کسی وارد شد، حالا بزرگ‌تر باشد، کوچک‌تر باشد، هر چه باشد، پاهای او را با آب می‌شستند که البته خستگی را برطرف می‌کند و اگر گرد و غباری دارد، این از بین می‌رود. «ليؤخذ قليل ماءٍ و اغسلوا أرجلكم و اتكئوا تحت الشجرة» ای سه خدای یک خدا و ای خدای سه خدا «تحت الشجرة اتكئوا».

«فأخذ كسرة خبز فتسندون قلوبكم ثم تجتازون» یک نان خشکی را می‌گیرند «فتسندون قلوبكم» دل‌های خود را به این نان خشک پیوند دهید. چه شد؟ اگر می‌خواهی احترام کنی، نان خشک یعنی چه؟ وانگهی نان خشک مربوط به قلب نیست، مربوط به شکم است. «ثم تجتازون لأنكم قد مررتم على عبدكم» ببینید. همه‌اش غلط است، صحیح‌گیری باید بکنیم. یعنی آیاتی که از تورات من دارم می‌خوانم نسبت به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۰.

۲. مریم، آیات ۹۳ و ۹۴.

ابراهیم (ع) کلمه، کلمه ایراد است. یعنی باید صحیح‌گیری کنیم، غلط‌گیری نباید بکنیم. کما اینکه در علوم حوزوی باید صحیح‌گیری کنیم، غلط‌گیری نباید بکنیم. چون آنقدر غلط زیاد دارد که صحیح در آن گم است، باید گشت و پیدا کرد.

گفتنی نیست، ولیکن از باب عناد عمیقی که با قرآن شریف وجود دارد. بیش از ده مرتبه این حزب الله بزرگوار قم به ما تلفن کردند. آمدند اینجا خواهش کردند: استدعا می‌کنیم، یادتان نرود و روز ۱۳ رجب تشریف بیاورید و سخنرانی‌تان چیست؟ من آخر سر گفتم که سخنرانی راجع به علوم اسلامی در پرتو قرآن است و خیلی احترام و بالا و پایین و تلفن و آمدن و رفتن. بعد دیروز که مشغول درس بودم، آقایان تلفن کردند که چون برنامه‌ها خیلی فشرده است، از آقا عذرخواهی کنید. گفتم خیلی خوب، من پیش‌بینی می‌کردم که ما از برای آنها تلخیم. چون مطابق شہوات دیگران که ما سخن نمی‌گوییم. و حزب الله، هر چه حزب الله باشند، باز حزب الله لفظی هستند. چون اگر حزب الله معنوی باشند، چطور با کتاب الله می‌توانند معارضه کنند؟ «شَقِشَقَةُ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ»^۱

«فتسندون قلوبکم ثم تجتازون لأنکم قد مررتم علی عبدکم» سیخ و میخی این و آن به آنها زدند لابد و الا از دیگران شاید صالح‌تر باشند، چون اگر صالح‌تر نبودند که از ما دعوت نمی‌کردند. این‌ها صالح‌تر از دیگران اند. ولکن صالح این‌طوری هستند که سیخ و میخ به آنها بزنند... ولی برای ما نرفتن خوب شد. به علت اینکه هم مفتضح شدند. پس شاید اگر ما می‌رفتیم ممکن بود جنجالی ایجاد کنند. چون ما حرف آنها را که نمی‌زنیم. جنجالی ایجاد کنند و سر و صدا ایجاد کنند و خداوند ما را نجات داد.

«فقالوا: هكذا تفعل کما تکلمت. فأسرع إبراهيم إلى سارة» حالا ابراهیم می‌خواهد پذیرایی کند. البته این‌ها را در قرآن می‌گوید: ملائکه‌ای بودند که از طرف خدا آمدند و... حالا خود قصه را ببینید چقدر غلط است. «فأسرع إبراهيم إلى سارة و قال: أسرعی بثلاث کیلات دقیقاً» سه پیمانہ آرد، «سمیذاً» کوبیده شده و با روغن قاطی شده، «إعجني و اصنعي خبز ملة» خیلی خبز «خبز ملة» آخر ملتی نیست، سه نفر است این سه نفر هم یکی است. یکی هم نمی‌خورد، اگر خدا باشد.

- [سؤال]

۱. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص ۵۰.

- خدا خیلی می خورد! «ثم ركض إبراهيم إلى البقر و أخذ عجلًا» خب «الى البقار» بگو، چرا البقر می گویی؟ اگر بقر است، عجل چیست؟ اگر عجل است بقر چیست؟ به یکی که عربی بلد نبود گفتند که گوساله را در عربی چه می گویند؟ گفت می گذارند بزرگ شود، به آن می گویند بقر! حالا اینجا این طوری است. «ثم ركض إبراهيم إلى البقر و أخذ عجلًا».

- جنس است دیگر.

- نخیر، الى البقر، البقر یکی است، کجایش جنس است؟ بقار باید گفت، اگر جمع است باید بقار یا أبقار گفت، البته بقار صحیح تر است. «ثم ركض إبراهيم إلى البقر» از تصحیح گذشته است، از حد تصحیح گذشته است! «ثم ركض إبراهيم إلى البقر و أخذ عجلًا رخصاً و جيداً و أعطاه للغلام فأسرع ليعمله» درستش کن. قرآن دارد که خودش درست کرده است. می گوید به غلام داد که درست کند. «ثم أخذ زبدًا و لبنًا و العجل الذي عمله و وضعها قدامهم» اگر خدا است که نمی خورد. اگر فرشتگانند که باز نمی خوردند، اگر انسان هستند که پس چرا یا سید، یا الله، یا رب، سجده می کنید و...

- در مورد بقر، قرآن دارد: «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا»^۱

- آنجا یکی بود «إِنَّ الْبَقَرَ» یک بقر را مأمور بودند بکشند.

- نمی دانسته کدام است.

- می فهمم، ولی آنکه مورد تشابه است، یک یک است، نه اینکه جمع است. «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا» بقر، یعنی آن یک دانه گاوی که ما قرار است بکشیم، متشابه است. زرد است، سرخ است، نمی دانم چنین است، آنجا هم باز یکی است. شما اصرار دارید به تورات خدمت کنید؟

- [سؤال]

- حالا باشد. ما صرف نظر کنیم از این، ولیکن بقیه از نظر معنا چه می شود؟ «و إذ كان هو واقفًا لديهم تحت الشجرة أكلوا»^۲ قرآن می گوید: نخیر، «اكلوا» چیست؟ «اكلوا» خوردند. «و قالوا له: أين سارة امرأتك» ساره هم حاضر نبود و حال اینکه قرآن دارد حاضر بود. «فقال: ها هي في الخيمة. فقال إنني أرجع إليك نحو زمان الحياة و يكون لسارة امرأتك ابن» فقال چه کسی؟ فقال این سه تا، «فقالوا» پس سه تا را با یکی، یکی را

۱. بقره، آیه ۷۰.

۲. عقائدنا، ص ۳۴۴.

با سه‌تا قاطی کرده است. معلوم می‌شود خیال اسرائیلی‌ها در اینجا نقش پیدا کرده است که اینها را قرآن هم رد می‌کند. مسیحی‌ها می‌گفتند که ابراهیم مسیحی بود، نصرانی بود. یهودی‌ها می‌گفتند که یهودی بود. قرآن می‌گوید: «ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين»^۱ حالا مثل اینکه این در ذهن ابراهیم تورات تجاوز کرده است که ابراهیم تورات ثالث را کانه قبول کرده است که سه تا هستند و یکی، یکی سه‌تا. ادب هم یادش رفته است.

- مسیحی‌ها می‌گویند؟

- مسیحی‌ها می‌گویند، بله، ولی این تجاوز کرده است به چه؟ به بالا، یعنی ابراهیم، هم مسیحی‌ها می‌گویند مسیحی بود که ثالث قائل است و هم یهودی‌ها می‌گویند که یهودی بود. یهودی‌ها هم یک ثالث‌هایی دارند. تشبیه و تثلیث دارند، ولیکن آنچه بروز و شهرت دارد برای مسیحی‌ها است. بله، «فقال» یعنی این سه‌تا، «فقال إني أرجع إليك نحو زمان الحياة» تا زنده‌ای «و يكون لسارة امرأتك ابن و كانت سارة سامعة في باب الخيمة و هو وراء» ابراهیم وراء است. «و كان إبراهيم و سارة شيخين متقدمين في الأيام. و قد انقطع أن يكون لسارة عادة كالنساء».

در روایت دارد که حدود نود سالش بود. زن نود ساله که حامله نمی‌شود، ولی اینجا بناست اعجاز بشود. «فضحكت سارة في باطنها قائلة» قرآن «فی باطنها» نیست. بلکه ضحک ظاهر است و «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^۲ جواب مطلب است. اگر در باطن بود از کجا معلوم بود؟ «قائلة: أبعد فنائي يكون لي تنعم و سیدی قد شاخ» با اینکه شوهر من شیخ شده، پیر شده و خودم هم چنین هستم. شاخ فارسی نه، شاخ عربی. «فقال الرب لإبراهيم: لماذا ضحكت سارة؟» کدام رب؟ همان یکی که سه‌تا بود، سه‌تا بود و یکی شد، همان رب «فقال الرب لإبراهيم: لماذا ضحكت سارة؟»

اینها را ما بدانیم بهتر است که بیشتر به قرآن توجه کنیم. ما اگر مقارنه کنیم قرآن را با تورات و انجیل که مقادیری در آن تحریفات شده است از صدهزار تا یک میلیون، آن-وقت قدر قرآن شریف را می‌دانیم. و اگر تورات تحریف شده است و انجیل تحریف شده

۱. آل عمران، آیه ۶۷.

۲. هود، آیه ۷۳.

است. روایات ما چندین برابر تورات و انجیل تحریف شده است. پس بنا بر این «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۱

«فقال الرب لإبراهيم: لماذا ضحكت سارة؟ هل يستحيل على الرب شيء. في الميعاد أرجع إليك نحو زمان احياة و يكون لسارة ابنٌ. فانكرت سارة قائلة لم أضحك» این هم دروغ است. خندید، دیدند خندید. «لأنها خافت ثم قام الرجال» رجال همان رب است. همان الله است. الله، رب، مسجوداً له همان رجال شد. «ثم قام الرجال من هناك وتطلعوا نحو سدوم» این حرفی است که آنچه را دکتر بست آمریکایی نقل کرده بود، تتمه آن را نقل کردیم که این اهانت‌ها را نسبت به مقام ابراهیم (ع) دارد که از پایین‌ترین مقامات ایمان هم پایین‌تر، حتی مشرکین این حرف را نمی‌زنند. مشرک می‌گوید: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَإِنِّي يُؤْفَكُونَ»^۲ می‌دانند خالق سماوات و ارض یکی است، او را با این قاطی نمی‌کنند، فقط می‌گویند ما زورمان نمی‌رسد و عرضه نداریم. و این خلاف ادب است که ما مستقیماً «إله السماوات و الارض» را عبادت کنیم، ما این گاو را، آن آتش را، آن فلان و... اینها را واسطه می‌کنیم. «هُؤُلَاءِ شَفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ»^۳ «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۴.

پس مشرکین بر این ابراهیم تورات مقدم‌اند. چون مشرکین هیچ‌وقت بین اله خالق و [آلهه] قاطی نمی‌کنند. هیچ‌وقت نمی‌گویند گاو خالق است. یا فرض کنید شیطان پرست‌ها نمی‌گویند شیطان خالق است یا علی‌پرست‌ها نمی‌گویند علی خالق است. اینها نمی‌گویند خالق است. اینها بین خالقیت و بین ربوبیت فاصله قائل شده‌اند. کما اینکه فلاسفه شیعه، اینها هم می‌گویند خالقیت با خدا، ولكن تدبیر در عقول عشره، یعنی نه عقل دیگر با دیگران، یا نه، بالاتر، خداوند چون واحد است و واحد بتمام معنی الکلمه است. «الواحد لا یصدر منه إلّا الواحد» بدتر از مشرکین شده‌اند، «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» پس این همه کثرات را چه کسی اصدار کرد؟ عقل اول راند بر عقل دوم، عقل دوم راند. همین‌طور رانندگی کردند! با تمام رانندگی‌ها به درد نمی‌خورد، برای اینکه

۱. ذاریات، آیه ۵۰.

۲. عنکبوت، آیه ۶۱.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۵، ص ۳۵۱.

۴. زمر، آیه ۳.

بالاخره خدا خالق چیزی هست یا نه؟ اگر خالق هست، چون او واحد است به حساب شما که می‌گویید «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» باید مجرد باشد.

پس بنابراین عالم ماده‌ای در کار نخواهد بود. مگر اینکه بگویند ما می‌گوییم دیگ، مرادمان دیوار است. می‌گوییم دریا، مرادمان فرض کنید که خورشید است. اگر در لفظ اینها بخواهند حرفی بزنند آن مطلب دیگری است، برای خودشان حرف می‌زنند. برای دیگران نمی‌توانند حرف بزنند. این قسمتی از تورات که ما در بیانی که به‌طور مفصل عرض کردیم، اینجا مختصراً عرض می‌کنیم.

«المناظر: یا أصحابی الروحیین؟ فهلّا یمیّز إِبْرَاهِیم التوراة بین اللّٰه و ملاکة الثالث الذین ظهروا له یبشرون، فقد یسجد لهم إلى الأرض و یخاطبهم خطاب الواحد «یا سید» «عبدک» ثم خطاب الجمع «إِغْسِلُوا أَرْجُلَکُمْ» ولا یزال یتبادل فی مقالاتهم خطاب الفرد و الجمع فهل کان یری اللّٰه إنساناً و الواحد ثلاثة، فیشته علیه ربه بملاکة، و الواحد بثلاثة، أم کان من المثلثین الإنجیلیین قبل خلقهم و قبل إختلاقه فیهم» اختلاق تثلیث «أم إنه نحا منحی الوثنیین المثلثین الأقدمین؟» چون تثلیث فقط از مسیحیین نیست. «ذلک قولهم بأفواهم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم اللّٰه أتى یؤفکون» یا از آنها، یا از بعدی‌ها یا از قبلی‌ها. «فی حین أنهم و أنتم الإنجیلیین تفرّقون بین الأقانیم فی الدرجات» تازه آنچه شما می‌گویید نیست. شما درجات اقانیم را قائل هستید که با هم فرق دارد.

«و إن کنتم توحدون بینها فی الذات، فقد أصبح إِبْرَاهِیم التوراة یعتنق خرافة الأقانیم بشاکلة تسویتهم فی الروجلية، و تعدّدهم فی الکینونة، ثم اعتبار وحدتهم و ألوهیتهم فیها و فی الکثرة فما لکم کیف تحکمون فیما الکتاب التوراة ما أخطأهم، و یا لهم مراماً ما أبعدهم، فاقض ما أنت قاض! الطالب الإنجیلی: فکیف یأتي القرآن بذکری هذه القصة لکی نقارن بینهما؟» این تفسیر فرقان هم که ملاحظه می‌فرمایید و کل کتاب‌هایی که چه به زبان فارسی چه به زبان عربی خدا توفیق داد که ما در طول هجرت و مستقر نوشتیم، همان حالت مقارنه‌ای دارد. یعنی مقارنه کردن بین آیات کتب ثلاث در آن مطالبی که چه نقلی و چه عقلی می‌خواهیم بحث کنیم.

«المناظر: هنالك أي متوفرة في الذكر الحكيم تذكّر شیخ الأنبياء إِبْرَاهِیم الخلیل (ع) بذکریات حسنة تلیق بساحة قدسه فی شتی مجالاته الحیویة، العقائدیة و الإیمانیة، ما

أحسنها و أجملها من ذكريات خالدة جميلة عادلة سوف نستعرض من أهمها ما نقارن به بين القرآن و العهدين، و إليك الآن قصة الملاك المبشرين مجملة» که این بحث مفصلی ندارد و إن شاء الله بحث خواهیم کرد. حالا، ابراهیم را از نظر قرآن با مقارنه نسبت به این آیاتی که نوعاً از تورات نقل شده است، إن شاء الله بحث خواهیم کرد.

در آغاز سخن به حساب ولادت حضرت جواد الائمه (ص) حضور برادران تبریک عرض کردم و در پایان عرائض باز تبریک را تجدید می‌کنیم و امیدواریم که ما سنت آن بزرگواران، اخلاق و ایمان و معرفت و روش آن بزرگواران را داشته باشیم. چون سنت در انحصار غیر خالق است. خالق که سنت ندارد. البته سنت خالقیت مطلب دیگری است، ولی ما نمی‌توانیم از سنت خالقیت پیروی کنیم. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۱ آن سنت آفرینش است، سنت تکوین است و سنت تشریح است، از برای غیر خداوند نیست. کما اینکه «قَالَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»^۲ این صراط در اختصاص خدا است. صراط ربوبیت و الوهیت در انحصار خدا است. اینکه ما می‌گوییم سنت، سنت رسول الله (ص) و ائمه معصومین و سایر مرسلین است علی در جاتهم. خداوند به ما حیاتی عنایت بفرماید و توفیق البته داده است، منتها ما باید دنبالش برویم. خداوند بهترین مواد رحمت و بهترین کانون‌های رحمت که قرآن شریف است به ما داده است. ما باید که دعا کنیم «اللهم أحینا حياة محمد و آل محمد و أمتنا ممات محمد و آل محمد احینا مع القرآن احی قلوبنا بالقرآن عیثنا بالقرآن و اجعل أماننا القرآن و إماننا القرآن و عیثتنا القرآن و تفکیرنا القرآن» و همان‌طور که از ابن عباس سؤال شد که «ما کان خُلِقَ رسول الله (ص) قال: کان خُلِقَ القرآن» این تجسید قرآن بر جسد بود و تبیین قرآن در روح و اخلاق بود.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا نُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا نُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. فاطر، آیه ۴۲.

۲. حجر، آیه ۴۳.